



۲۰۱۵/۱۲/۰۵

احسان الله مایار

اخلال در تکوین یک پروسه مقتضی به فساد است

بخش دوم

در بخش اول زیر همین عنوان بعد از مقدمه مختصر مکاتبه ای بین قوماندانان آزادیخواه مردم غزنی را از نظر گذشتاندیم و نیک ملاحظه نمودیم که دستهای ناپاک مغرضین بیگانه در این پروسه عظیم ملی دخالت نداشته و مردم بین خود برادروار مسایل مغلق قیام ملی خویش را علیه دشمنان خارجی و داخلی ای خاک و مردم شان فصل و حل می نمودند.

مطمئنم خوانندگان دقیق ما ملتفت شده باشند که در موافقتنامه اول در اجلاس مؤرخه ۱۳۵۸/۸/۶ قید گردیده و نگاشته شده است: **... درین صورت اگر اسلحه مذکور تلف و ضایع میشود و یا مرمی های آن بمصرف میرسد در صورتیکه این اسلحه به پول شخصی این گروپ خریداری شده باشد جبران به آن جبهه مربوطه پرداخته میشود...**

ما می بینیم که این ملت غیور و سلحشور یک بخش سلاح و مهمات مورد ضرورت خود را به پول ریزش شده مردم فقیر و بی بضاعت افغان خریداری می کردند و برای آزادی وطن، حراست از نوامیس ملی و نجات دین خود قربانی می دادند.

در زمان اقامت در پشاور چندین تن از قوماندانان جهادی با من در تماس شده و شکایت های خود را نسبت به پرداخت قیمت سلاح و مهماتیکه حکومت پاکستان به احزاب و تنظیم ها منحیث گروه رابطه با مجاهدین، رایگان توزیع می کرد، سر داده و اظهار می داشتند که ماه ها در کوچه های پشاور روزگمی کرده تا تیکه داران و نمایندگان رهبران! از پول پیش پرداخت ما برای تجهیزات مجاهدین داخل کشور اگر از گاو غدودی را به دست آورده بتوانیم و با وجود آن دعای سر شان را کرده به وطن برگردیم، لیک این آرزوی کوچک ما نیز نارسا بوده صدای عذر و زاری ما به جایی و مرجعی نمی رسید. نا گفته نماند که این معامله خرید و فروش سلاح و مهمات بیشتر به سه تنظیم بنام ملیگراها رابطه داشته و در بین احزاب تندرو اسلامی کمتر موجه بوده است.

این موضوع حیاتی و بحث را کنار گذاشته بر می گردم به اصل که در باره مداخله و تخریب بیگانگان در روند مبارزات ملیون افغانی، تا بعضی مطالب را روی اسناد عرض کرده بتوانم.

در این بخش راپور آقای نجیب الله شاهی را که یکی از اشخاص وارد در بین موسپیدان با نفوذ مربوط غزنی می باشد از نظر خوانندگان می گزارانم تا از جریان داخلی مردم هزاره جات در منطقه و نفوذ تخریب کننده آخوندهای

ایران و جای پا پیدا کردن شان در قضایای افغانستان در همان زمان و آینده، تا امروز مستحضر گردیده بتواند. البته این راپور جوابگوی جمله مداخلات ایران در افغانستان نبوده، لیک میتوانیم اینرا منحصراً مشت نمونه خروار نامیده و در چوکات ابعاد وسیع در آینده مطالعه نمود.

باز هم به سراغ همان اثر این کمینه مراجعه نموده و راپور محترم نجیب الله شاهی را از صفحات ۲۹۰-۳۰۱ جلد سوم (قیام ملت افغان) اقتباس کرده از نظر خوانندگان گرامی می گزرانم:

خوانندگان گرامی توجه خواهند نمود در مدتیکه مکاتبات مجاهدین در اواسط سال ۱۹۸۰م بین هم تبادل گردیده و شرح راپور بعدی تقریباً سه سال و چند ماه سپری شده، لیک نفوذ ایران را با این شدت و سرعت چنان چشمگیر می بینیم که امروز از دید سال ۲۰۱۵ م بایست تعجب ننمائیم که چرا و چطور دستیاری های آخوندهای ایران در سرنوشت و ساختار اجتماعی و سیاسی افغانستان به این سرحد دخیل گردیده است.

اینک یادداشت همان روز و راپور:

۵-۷-۱۹۸۴ ساعت ۷،۰۰ صبح- پشاور

آقایون نوروز علي ولد فقير محمد از ولسوالي ورس، محمدمير بيگ ونجيب الله شاهي نژد م آمده و راپوري مفصلي با متون ذيل براي دادند:

بسمه تعالي

« محترم آقاي مايار: ازينكه در مورد ايدئولوژي نصري ها و موقف فعلي سيد جگرن و بهشتي و موقف خوانين طالب معلومات شده بوديد بناءً در اين زمينه تا جاييكه معلومات دارم شمارا درجريان قرار ميدهم. حزب نصر براي اولين مرتبه در عراق به نام شباب الهزاره پايه ريزي گرديد بعد از مدت كم كه از دوران فعاليت آن سپري گرديد نظر بعمل كرد و نشراتي كه از جانب شان پخش گرديد كمونيست بودن آن نزد علما تثبیت و بر عليه آن مجالس خطابه ها آغاز گرديد كه در نتيجه فعاليت آن در حوزه علميه نجف ممنوع گرديد، اما در باطن اين مفكوره و در ذهن بعضي از اعضاي آن باقي ماند. بعد از آغاز انقلاب افغانستان عده از اعضاي شباب الهزاره در رابطه با سپاه پاسداران ايران بنام سازمان نصر افغانستان ايجاد گرديد كه كم كم اعضاي اين حزب رسوا در بين صفوف مجاهدين افغانستان رخنه كردند كه در نتيجه وضع فعلي و كشتار بيرحمانه توسط شان بميان آمد. اما ارتباطات و عملکرد شان ازينقرار است:

سپاه پاسداران ايران ازين حزب خونخوار به شدت پشتيباني مي كرد، مخصوصاً مهدي هاشمي نژاد داماد منتظري كه از جمله صاحب منصبان طراز اول سپاه بود هم از نگاه مالي و هم از نگاه تسليحاتي اين سازمان را تقويه مي نمود. تا زمانيكه حزب توده ايران توسط دولت متلاشي گرديد و اسناد شان بدست مقامات دولتي افتاد و نظر بهمين اسناد همين مهدي هاشمي نژاد يكي از اعضاي فعال حزب توده بوده كه در سپاه پاسداران نقش بزرگي داشت. موصوف از طرف دولت جمهوري اسلامي دستگير و تا كنون محبوس است. به تعقيب دستگيري هاشمي نژاد موقف نصر متزلزل گرديد ولي به زودي دوباره مورد پشتيباني و اعتماد سپاه ايران قرار گرفت. پس معلوم است كه توده يي هاي كه در بين سپاه است اين متحد خود را به آساني از دست نمي دهد و بعضي از اعضاي سپاه مانند اكبر پاريزي، كامران، احمد صفاچي و شوراي ارتباط و تعليم نصريها را بعهده دارد. در داخل مملكت نيز خلقي

های شناخته شده و مشهوریکه تمام مردم آنها را شناسایی دارد از جمله همکاران نزدیک و مشاورین قابل اعتماد نصریها است که بطور نمونه میتوان از بعضی ها نام برد.

اول- یکنفر ضابط خلقي مشهور که در دوران حکومت يك ساله خلقيها مرتكب هزاران جنایت گردیده که صغیر و کبیر دایکندی انرا می شناسد در آغاز انقلاب توسط مجاهدین دایکندی دستگیر و بعد از مدت کوتاه حبس توسط صادقي از دایکندی رها گردید و اکنون اختیار همین صادقي جنایتکار بدست موصوف است و تمام جنایاتی را که صادقي مرتكب مي شود به دستور همین ضابط است. متأسفانه فعلاً نام مذکور به خاطر نمیست.

دوم- ارباب موسي از پنجاب که دوپسر و يك نواسه مذکور از جمله خلقي هاي سرسخت بود و دست شان به خون صدها جوان مسلمان آلوده بوده که این عمل شان نزد هیچ کسي پوشیده نیست. پسر ارشد ارباب موسي مذکور در سال دوم انقلاب توسط تانکهای دولتي تا مرکز بامیان آورده شد و هدف از آوردن آن ایجاد جبهه ملي پدروطن بود. وقتیکه موصوف به پنجاب آمد به تعقیب آن راپوري از مجاهدین در کابل مواصلت کرد که موصوف به خاطر فعالیتهاي ضد اسلامي به هزاره جات آمده که نظر به این راپور مذکور از طرف شورا حبس گردید تا بعد از محاکمه به کیفر اعمال خود برسد. اما بعد از مدت کم مذکور به وساطت نصریها از حبس رها گردید و حال یکی از جمله تقریباً لیبران نصر مي باشد و فعلاً بعد از سقوط شوروي مسؤول ولسوالي پنجاب است و نام مذکور ناصر عینک مي باشد. يك برادر و يك پسر عینک فعلاً در اردوي خلقي صاحبمنصب است.

قابل تذکر میدانم که قبل از سقوط شوروي و جبهات نصر در منطقه گرماب لعل در حال جنگ بود چندین بار جبهه شوروي از طرف دولت بمبارد گردید و بعد از آنکه جبهه شوروي از گرماب رانده شد و به مرکز ولسوالي لعل و سرچنگل متمرکز گردید چندین بار مرکز ولسوالي بمبارد گردید که تلفات جاني نسبتاً کم و تلفات مالي زياد در قبال خود داشت. این بود مشت نمونه خروار لیکن موارد زياد ازین قبیل موجود است که نمی شود همه را تذکر داد.

دروضعیت فعلي موقف جگرن و بهشتي بسیار نامناسب است، زیرا در هنگامیکه بهشتي کانتروال تمام هزاره جات را بدست داشت نصریها را پرورش داده تا اینکه بالاخره از دست آنها شکست خورد و تمام مناطق به دست نصریها افتاد. اکنون ولسوالي ناهور نیز تماماً زیر کنترل جگرن نیست، زیرا دو منطقه بزرگ ناهور که بیشتر از نصف ولسوالي ناهور را در بر مي گیرد تحت کانتروال شيخ محمد حسين ناصري است که مذکور نیز از جمله سپاه ایران بوده و غرض صدور انقلاب ایران سال گذشته به هزاره جات آمده است. درحال حاضر جگرن و بهشتي حالت دفاعي دارند که فکر مي کنم بیشتر از یکماه دوام نیاورد. گرچه جگرن نزد ملت محبوبیت دارد اما به خاطریکه بهشتي سخت نزد ملت منفور است بآن لحاظ کسي پشتیباني از ایشان نمی کند، چون جگرن - بهشتي را از خود دور نمی سازد علت نفرت مردم هم همین است و مردم از بهشتي نفرت دارد که مذکور سبب تسلط نصریها گردیده است. بهشتي ناداني وي و هراسیکه از ایران دارد در مقابل نصریها اقدامي کرده نتوانست و موفقیتهاي نصیب نصریها گردید.

بعد از آنکه شوراي انقلابي اتفاق اسلامي افغانستان تحت رهبري سيد علي بهشتي به میان آمد در ابتدا يك تعداد اشخاص با تجربه از جمله سران قوم و دانشجویان به عضویت شوراي انتخاب گردید که واقعاً شوراي خيلي موفقانه رو به پیشرفت بود و از پشتیبانی مردم اعم از خوانین معلمین و سایر مردم برخوردار بود و حتي بعضي برادران از يك و ايماق همبستگی شانرا به شوراي اعلام و نمایندگانی از طرف مردم ايماق به شوراي فرستاده شد. اطاعت بي چون و چرایی ملت سبب گسترش نفوذ شوراي می گردید مگر بهشتي از محبوبیت شوراي سوء استفاده نموده به قدرت شخصي خود میافزود. هر قدر که بهشتي به نفوذ شخصي خود میافزود بهمان اندازه از ملت فاصله می گرفت زیرا بعضي کارهاي انجام می داد که خلاف اراده مردم بوده از جمله نمایندگان منتخب ملت را موقع نمی داد تا روی مسایل جهاد مشوره نموده و بعد از غور و مذاقه به تصویب رساند. نظرات شخصي خود را که آنهم به نوعی به خاطر تحکیم موقعیت شخصي خودش بود بر مردم تحمیل می نمود. چون يك تعداد افراد نادان که از انقلاب جزء تفنگ و حکم رئیس چیزی دیگری نمی دانستند گوش به فرمان بهشتي بودند. رئیس شوراي نیز به خاطر اینکه تفنگدارانش که همه بیسواد و نادان بودند از دستورش بهتر اطاعت نمایند کدام ضوابط و کانتروال بر آنها نمیگردد بنابر آن زمینه برای بي بند باری و ظلم مساعد گردید. اعتراضات نمایندگان ملت و غیره بزرگان قوم که عواقب عملکرد بهشتي را درک میکردند به جایی نمی رسید. این مسایل سبب دلسردی ملت گردیده و آن عده نمایندگان که از این طرز کار خسته شده بودند به نوعی خودهارا از شوراي دور ساختند تا در آینده شریک جنایت نباشند.

از جانب دیگر نصریها که سخت در شوراي نفوذ کرده بودند از اعمال نادرست بهشتي تقدیر و پشتیبانی می کردند تا بتوانند فاصله بین شوراي و ملت را توسعه بخشند که این عمل نصریها یگانه عمل موفقیت شان بود. چیزی دیگری قابل یادآوری است ترس و جبن بهشتي از جمهوری اسلامي ایران و حوزه علمیه قم بود، زیرا نصریها به بهشتي طوري تفهیم کرده بود که خمینی نایب امام زمان است و انقلاب اسلامي ایران تا ظهور حضرت مهدی آخر زمان ادامه دارد بنابر اطاعت از فرامین امام خمینی واجب است و کسیکه با این انقلاب و حکومت جهان شمول اسلامي مخالف واقع شود حتماً نابود می گردد. بهشتي سخت تحت تأثیر این عقیده بود و نصریهای زیرک این نقطه ضعف موصوف را به خوبی درک کرده بود هر لحظه این زنگ خطرا به گوش بهشتي به صدا می آوردند و هم برایش دیکته کرده بود که انقلاب افغانستان جزء از انقلاب اسلامي ایران است و این انقلاب انقلاب روحانیت است و باید بدیگر اқشار موقع داده نشود. بهشتي که از يك طرف با نصریها در جنگ بود و از جانب دیگر پلانیهای شانرا از طریق شوراي یکی بعد از دیگر تطبیق میگردید. چون ایران خوانین و بزرگان را عمل امریکا می دانستند و همه محصلین را به شعله و خلق و پرچم متهم می ساختند روی آن ملحوظ بجزء آخوندها که از مردم داری و روابط اجتماعی به کلی بی خبر بودند دیگر اشخاص فکور و با تجربه را به کلی از شوراي تجرید نموده و ساحة فعالیت نصریها وسعت یافت که به آسانی می توانستند بهشتي را استعمال و مرامهای حزبي شانرا از طریق خود بهشتي بر ملت تطبیق نمایند.

سیاست دوطرفه نصریها که از یکطرف مستقیماً با بهشتی در جنگ بود از جانب دیگر از داخل شوروی پلانیهای شانرا عملی می ساختند شوروی را تحت ریاست بهشتی نزد ملت منفور ساختند گرچه ملت هنوز هم به اصل شوروی اتفاق احترام دارند.

چون در گذشته در مورد عملکرد نصریها و علل نفوذ شان در منطقه و چگونگی تأسیس شوروی حتی المقدور شمارا در جریان گذاشته ایم بنابر آن با ذکر مجدد آن سبب ضیاع وقت شما نمی شوم و اینک از تحولاتیکه بعداً به وجود آمده و منجر به شکست شوروی گردیده شمارا آگاه میسازم.

در جوشا جوش جنگ بین نصریها و بهشتی- اکبر پاریزی از جمله اعضای سپاه پاسداران ایران که مسئولیت به اصطلاح صدور انقلاب اسلامی را در افغانستان دارد با کسب دستورات جدید از ایران در اواخر تابستان سال ۱۳۶۲ وارد هزاره جات گردید. بعد از آنکه نصریها بهسود را از پیام آگاه ساخت جانب دایکندی حرکت نمودند تا صادقی نیلی دایکندی را متوجه وظایف - به اصطلاح اسلامی اش بسازند، اما وی در ولسوالی پنجاب از طرف هواداران بهشتی دستگیر و به شوروی اعزام گردید. همه انتظار داشتند تا شاید پاریزی به جرم جنایات خود در شوروی محاکمه و به جزای اعمال خود برسد، با وجودیکه بهشتی می دانست که اگر پاریزی با نصریها در تماس شود جنگ شدت بیشتر کسب می نماید و این راهم می دانست که موصوف دشمن قسم خورده شوروی و مردم افغانستان است. چون عوامل نفوذی نصریها در داخل شوروی خیلی فعال بودند بهشتی را از مخالفت با دولت ایران و حوزه علمی قم بر حذر نمود بنابر آن بهشتی جیون تنها کاریکه توانست برای مدت نا معلوم پاریزی را تحت مراقبت قرار داد و از رفتن وی به دایکندی مانع گردید اما مذکور در مقر شوروی بهتر و خوبتر به فعالیت خود ادامه داد هم پیام خود را بدایکندی رسانید و بعضی آخوند های که تا هنوز متردد بودند جذب نمود. وقتیکه نصریها از آمدن پاریزی و دستورات جدید مذکور آگاهی حاصل نمودند- جنگ را شدت بخشیدند و درین موقع یک نصری شناخته شده بنام «زعیمی» طی یک زد و خورد خود را به شوروی تسلیم نمود. از ولایت لعل و سرجنگل مسئولین ولایت که عضو نصری بود به بهشتی تسلیم شدن زعیمی را تبریک گفت، اما از جانب دیگر مردمان آگاه که از نصریها سخت نفرت داشتند با بهشتی تماس گرفتند و در مورد اینکه زعیمی منافق است به خاطر تطبیق بعضی کارات حزبی خود تسلیم گردیده باید موصوف دستگیر و تحت تحقیق قرار داده شود، بهشتی در جواب گفت چون آمدن زعیمی مورد تأیید روحانیت است بنابر آن شما منافق و ضد شوروی هستید نمی گذارید که دشمنان شوروی خود تسلیم شوند. بهشتی به این اکتفا نکرد به اثر فشار عوامل نفوذی، زعیمی را مستقیماً به داخل شوروی فرستاد و موصوف در مدت بیست روز توانست قوماندانهای شوروی را که آخوندها بودند بعضی شانرا با دادن رشوت و برخی را از کرامت خمینی ترسانده جذب نمود سپس به جبهه نصریها در تماس شده یک شب نصریها بالایی جبهه شوروی حمله نمود و قوماندانهای آخوند شوروی تسلیم گردید، هفتاد میل سلاح خفیه و چهار میل ثقیله به دست نصریها افتاد و قوماندانهای شوروی با زعیمی به جبهه نصریها پیوست.

این مسئله و بی تفاوتی بهشتی در مورد تضمین کنندگان زعیمی سبب مایوسی شدید مردم گردید و بعضی از قوماندانهای شوروی که واقعاً با نصریها در تضاد بودند و مردانه با آنها میجنگیدند از این مسئله سخت متأثر گردیدند. از بهشتی تقاضا به عمل آمد که بعضی آخوند های که آمدن زعیمی را تأیید کرده باید محاکمه شوند لیکن

بهشتي در جواب اظهار نمود که در مورد روحانيت بي احترامی می شود نزد امام خميني و قم بدنام می شود و این کار را نمی کند. وقتی همه از بهشتي ناامید گردیدند دیگر به جنگ علاقه نشان ندادند همه این واقعیت را درک کردند که معنی جنگ کردن در جبهه بهشتي خود کشی و بدنامی در تاریخ است.

بعد از آن در اندک برخورد جبهات شوري شکست می خورد حتي در بسياري موارد قبل از اینکه جنگ آغاز گردد جبهات شوري صحنه را ترک می نمودند. تبلیغات هم از جانب نصریهایی خارج و هم از جانب نصریهایی داخل شوري ادامه داشت و بهشتي هم در هوا و در عالم خیال زندگی می کرد. شکست های پیهم و مکرر جبهاتش کوچکترین تغییری در پالیسی مذکور وارد نکرد و برای همه مردم شکست شوري محقق شده بود تنها خود بهشتي بود که کمتر حقیقت را درک می کرد. تا خزان سال ۱۳۶۲ وضعیت ادامه یافت و در همین زمان نصریهایی تغییر سیاست داده از داخل و خارج بر بهشتي فشار وارد کردند که باید مسئله از طریق صلح خاتمه پیدا کند. آنها تقاضا کردند که مصلحین بایست همه روحانیت باشند و اکبر پاریزی نیز که نماینده جمهوری اسلامی است باید در این مجلس صلح اشتراک کند. این خیرخواهی نصریهایی به خاطر این بود که تمام آخوندها را جذب نموده باشد. بهشتي نیز به کمال خوشی این پیشنهاد را پذیرفت و به این امید که ملاها از شوري و شخص خودش پشتیبانی می کنند که البته آخوندهایی شیطان هم برایش وعده داده بودند که صلح را به نفع شوري خاتمه می دهند بنابراین بنام طلبه ها را از ولسوالیهایی پنجاب، یکاولنگ، حصه اول و دوم بهسود، ناهور، ورس، شهرستان، دایکندي، لعل و سرچنگل خواستند که در مجلس روحانیت اشتراک نمایند. مجلس مذکور در سنگ تخت دایکندي برگزار گردید که در آن چهارصد نفر آخوند اشتراک کرده بودند که اکبر پاریزی مستقیماً از مجلس نظارت می کرد. همچنان سید محمد علي عالمي بلخایی که قبلاً از طرف سپاه جذب گردیده بود نیز در مجلس اشتراک داشت. بهشتي به عالمي بلخایی و شریعت مداری ناهور و يك تعداد دیگر اختیار عام و تام داده بود، غافل از اینکه آخوندها همه به عضویت سپاه درآمده اند.

مجلس برگزار گردید در مجلس صحبتی فرعی صورت می گرفت بعد از مدت چند روز نوشته از طرف اکبر پاریزی و بعضی اشخاص دیگر که اهل راز بودند به مجلس قرائت گردید.

در نوشته آمده بود که امور هزاره جات باید تحت سه شوري اداره گردد. این سه شوري عبارت بودند از - شوري نگهبان، - شوري نظامي و - شوري تصمیم گیری.

البته شرح مفصل آنرا جنساً بشما تقدیم می دارم. ولي تصویب این شوري به این شکل صورت گرفت که نوشته روي يك ميز قرار داده و قرآن عظیم الشان را بالای آن گذاشتند و به آخوندها گفته شد که هر کسیکه ولایت فقیه را قبول دارد بایاد قطعنامه را امضا نماید و کسانی که ضد ولایت فقیه هستند حتماً امضا نمی کنند و فهمیده می شود که دشمن اسلام و دشمن انقلاب اسلامی هستند. آخوندها همه بدون چون و چرا آنرا امضا کردند چون اکثریت شان پیرو ایران بودند. اگر عده معدودی که از بهشتي هوا خواهی می کردند نتوانستند که در آن مجلس مخالفت کنند. پس از تصویب این قطعنامه جبهات شوري را پس فرستادند و جبهات نصر و سپاه به داخل منطقه خود بوده جا به جا ماندند. قطعنامه تکثیر گردید و به هر طرف فرستاده شد.

آخوندها در منطقه آنرا تبلیغ می کردند ولی ملت کوچکترین استقبالی از آن نمی کرد. بعد از ختم مجلس يك تعداد آخوند به همراهی اکبر پاریزی جانب ولسوالی پنجاب آمد تا بهشتی را هم در جریان قرار دهند و فیصله شانرا عملی نمایند. وقتی که بهشتی از اینکه از قدرت خلع گردیده آگاه شد فوراً پولیس به دهات فرستاد و بک تعداد مردم را به مظاهره وادار ساخت و مردم بر ضد قطعنامه شعار دادند. علاوه براین يك تعداد افراد مسلح را جانب پنجاب فرستاد تا اکبر پاریزی و آخوندها را دستگیر نمایند. اکبر پاریزی از جریان اطلاع پیدانموده، وی با يك تعداد از آخوندهای شناخته شده موفق به فرار گردید. چند نفر از آخوند به ورس آمده بر ضد بهشتی تبلیغات را شروع کردند و برخی هم ادعا می نمودند که قطعنامه را بالای ما به زور برچه امضا نموده. خلاصه قطعنامه جامه عملی نباشید و پاریزی با يك تعداد آخوندهای دیگر با نقل قطعنامه جانب ایران روانه شدند. به همین ترتیب مدتی سکوت حکمفرما گردید تا بالاخره در اول برج جدی نظر به تماسهای خایانه که شیخ محمد رضا (آقا بزرگ) والی لعل با نصریها برقرار کرده بود نصریها بالای لعل حمله نموده ولایت را اشغال و بعد از آنکه سه صد و شصت میل سلاح خفیه و هفت میل ثقیله ولایت را به دست آوردند با والی مذکور يك جا بطرف سنگ تخت عقب نشینی کردند. وقتیکه بهشتی از قضیه آگاه شد لشکر فرستاد جانب لعل. البته چند جنگی بین شان صورت گرفت که در نتیجه نصریها به تکتیکی دیگری دست زد طوریکه مردم لعل و سر جنگل را تحریک نمودند که شما قوای شورا را از منطقه تان خارج سازید ما نیز شمارا به حال تان می گذاریم هر طوریکه خواسته باشید اداره مردم را بدست بگیرید. مردم ساده دل که خیلی ها از هر دو جانب آزرده بودند از شوری خواست تا قوای خود را خارج نماید که شوری نیز خواهش ملت را پذیرفتند و نصری ها هم آرام نشستند تا اینکه مردم کمیته قومی را تشکیل نمودند اما در بین شان عمال نصرنیز خود را جا زدند. نصریها وعده نموده بودند که بعد از آنکه منطقه تحت کنترل ملت قرار بگیرد سازمان نصر (سپاه) سلاح را که از لعل گرفته پس مسترد می نماید. وقتیکه ملت در منطقه حاکمیت پیدا کرد چندین بار از نصریها تقاضا کردند که سلاح شانرا مسترد نمایند ولی نصریها به خواسته مردم جواب مثبت نمی دهد بنابراین تمام موسفیدان لعل و سر جنگل به تعداد تخمین چهار صد نفر جمع میشوند و در منطقه سر جنگل يك جلسه قومی را دایر می سازند

از نصریها بخواهند اما نصریها که از جریان کاملاً اطلاع داشتند. شب فرا می رسد مردم در قریه در تکیه خانه ها تقسیم می شوند. چون آمادگی به جنگ نداشتند کدام پهره داری هم نداشتند. امانصریها نصف شب می آیند بیرون هر تکیه خانه نفر مسلح می گذارند و خودشان در آن تکیه خانه که سران قوم بودند می روند و در آنجا هفت نفر را بقتل می رسانند که در جمله ضیا حسینی که یکنفر ملا است و در ابتدا بنام اسلام مکتب توحید خدمت میکرد و مرتکب جنایات زیاد شده بود اما اکنون با ملت یکجا شده بود کشته شد. همچنان قاسم علی بیگ پسر خادم بیگ وکیل، رحمان بیگ و چند نفر دیگر کشته می شوند. فردا تمام مردم پراکنده میشود تشکیلات ملت از بین میرود و منطقه بدست نصریها می افتد. بار دیگر بهشتی نفر می فرستد در حالیکه در ولسوالی شهرستان نیز با نصریها سخت درگیری دارد اما وقتیکه جبهه شوری در لعل و سر جنگل می رسد به همین ترتیب تا آخر زمستان جنگ و گریز ادامه پیدا مینماید. در برج حمل نصریها در لعل و سر جنگل مسلط گردیده کم کم پیشروی بطرف شوری آغاز کردند تا اینکه در برج پور ۱۳۶۳ تا نزدیکی های ورس رسیدند بالاخره به تاریخ ۱۸ ثور ۱۳۶۳

در حالیکه جنگ بین شان ادامه داشت نصریهایی داخل شوریهی بهشتی را باصطلاح بچه ترسانک نموده فرار دادند. بهشتی کوچ کرد سروصدای آن بتمام نقاط پخش گردید و روحیه مردم بکلی در شکست. نظامیهایی بهشتی از شهرستان نیز شکست خوردند. جبهه شهرستان نصر نیز وارد ورس گردید بهشتی با تقریباً ۱۲۰۰ نفر مسلح فرار نموده جانب ناهور آمد و تمام منطقه بدست نصریها افتاد. در ناهور شیخ محمد حسین ناصری نیز دو منطقه بزرگ را طرفدار خود ساخته بنام سپاه فعالیت دارد که طرفداران ناصری با فراریهایی بهشتی برخورد نمودند اما بهشتی از منطقه عبور کرده خود را به سید حسن جنرال رسانید. چیزی دیگری که خیلی جایی تأثیر و تأسف است این است که جبهه قیاق که از جمله جبهات مشهور افغانستان بود و تحت قوماندان سید حسن جگرن بر ضد روسها در پیکار بود نصف افراد آن جبهات خود را به قوماندان ناصری جبهه را ترک نموده اند.

اکنون جگرن سید حسن موقعیت نامناسب دارد زیرا از طرف مرکز هزاره جات با نصریها درگیری دارند و از طرف پشت سر هم حزب اسلامی حکمتیار شدیداً مداخله می نماید. اکنون جنگ بین نصر و جگرن در منطقه علودانی و بهسود ادامه دارد و بر علاوه اخوانیها مردمان مسلمان و بی پناه که از جگرن طرفداری می نمایند آزار میدهند. اکنون بهشتی و جگرن سخت از خوانین و سایر ملت آرزوی پشتیبانی را دارند ولی هیچ کس حاضر نیست که دوباره بهشتی را که عامل اصلی نفوذ نصریها گردیده به قدرت برساند با وجودیکه جگرن طرفدار شدید بهشتی است. با شرح فوق فشرده وضع هزاره جات تا کنون تذکر یافت.

از آنجاییکه دست تنظیمیهایی پشاور به صورت مستقیم و غیر مستقیم، دانسته و نادانسته به خون ملت مسلمان هزاره آلوده است بد نیست از عملکرد این لیبران یادآوری نمایم تا باشد چهره واقعی شان اندکی مکشوف و همه چیز را از روی ظاهر فریبده این به اصطلاح موسیچه های بیگناه ارزیابی ننمایید.

در تورگن غزنی يك نفر سید قاسم نام از جمله قوماندانان حزب اسلامی اسلامی گلبدین حکمتیار جبهه دارد. ازینکه آقای حکمتیار جز خود و حزیش هیچ کسی دیگر برایش قابل تحمل نیست بنابراین از شهرت و موقعیت سید محمد جگرن رنج میبرد. به خاطر اینکه بتواند در غزنی موقعیت خود را تحکیم نماید همیشه سید قاسم را مذکور را تحریک می نماید تا در قریه ها و قصبات ایجاد بی نظمی نماید و مردم ازاری کند. هرکس که از گرفتن کارت عضویت حزب اسلامی سر باز میزند از طرف سید قاسم تهدید و حتی شکنجه می گردد. مردم بی دفاع از عملکرد مذکور بستوه آمده به جگرن بارها شکایت نمودند و جگرن هم از راه معقول و اسلامی چندین بار سید قاسم را مانع گردیده و نصیحت نمود اما منطق سید قاسم و حزیش از پذیرفتن نصایح جلوگیری می کرد. بالاخره سید جگرن در اخیر سال ۱۳۶۱ مجبور گردید بالای سید قاسم حمله نموده مذکور را دستگیر و بعد از مدتی حبس تعهد سپرد که مزاحم مردم نمی شود باردیگر رها گردید. پس از رهایی مذکور از طرف گلبدین حکمتیار بیشتر تقویه گردید و به مداخله بیشتر دست زد تا اینکه در خزان سال ۱۳۶۲ باردیگر برخورد شدیدی بین جگرن و حزب اسلامی رخ داد در نتیجه حزب متلاشی و تمام سلاح آن به دست جگرن افتید و چندین نفر از حزب اسلامی دستگیر و حبس گردید و حزب به خاطر تلافی شکست خود در قسمتهای جنوبی هزاره مسافر و بیچاره را دستگیر و شکنجه نموده و حتی تعدادی را به جرم هزاره بودن اعدام کرد که همه می دانند. بر علاوه اکنون

گروه های ایرانی داخل هزاره جات را از نگاه تسلیحات تقویه می نماید و سید قاسم مذکور در ناهور شدیداً در تلاش نابودی جگرن است.

و اما در مورد اتحاد سه گانه که بنام ملیگرا شهرت یافته و درحقیقت پول گرا می باشند مردمان بی هدف و بی تشخیص که بارها در مقابل سیاستها و عملکردها اخوانی ها شکست خورده تنها درین اواخر از نام اعلیحضرت محمد ظاهرشاه استفاده نموده و به نام جبهه متحد ملت را دلگرم می سازند در غیر آن به اندک زمان در صحنه مبارزه شکست خورده از بین می روند- زیرا افرادی که باصطلاح اهل راز شان اند کسانی اند که برداشت شان از انقلاب در مرحله اول موقعیت اجتماعی خودشان و پر کردن جیب شان است.

ازجمله این جنایت کاران می توان از وکیل سلیمان یاری نام برد که موصوف از آغاز جهاد خود را بحیث نماینده هفت ملیون هزاره جازد و تا کنون صدها میل سلاح را از تنظیمهای سه گانه به نام مردم هزاره اخذ و در حواشی سرحدات به فروش رسانید. اگر از آقای مجددي سؤال شود که وکیل سلیمان تنها در تنظیم نجات ملی يك صدوبیست جبهه رسمی دارد که از آغاز انقلاب تا به حال به نام آن جبهات اسلحه اخذ کرده، آیا در داخل هزاره جات يك گروپ کوچک بنام نجات ملی وجود دارد یا نه؟ جواب آن منفي است و این حقیقت را آقای مجددي نیز می داند که در هزاره جات نام نجات ملی بین مردم بکلی بیگانه است. برعلاوه اینکه بصورت پراکنده از طریق تنظیمهای سه گانه به وکیل سلیمان یاری سلاح داده شده قراریکه اطلاع داریم سلیمان ۲۴۰۰ میل سلاح اخذ ولی به داخل دو دانه مرمی انتقال نیافته. بهتر است که تازه ترین جنایت مذکور را بررسی کنم که همه شاهد آن است. درین اواخر حکومت پاکستان مدت کمی مجاهدین را به نام تریننگ تعلیم می دهد و در ختم به هر نفر يك میل سلاح می دهد. در اولین دور این پروگرام تعداد زیاد مجاهدین شامل تعلیم گردیدند که از آن جمله یکصد نفر هزاره نیز شامل بود که بعد از ختم تعلیم سلاح از طرف دولت پاکستان برای شان منظور گردید ولی جناب سلیمان تمام هزاره ها را جواب داد و صد میل سلاح سهمیه هزاره را تسلیم و به فروش رسانید. اگر سلاح که تا به حال بنام مردم هزاره از تنظیمها اخذ گردیده به هزاره جات می رسید گروهك های ایرانی نمی توانستند هزاره جات را اشغال و صدها نفر پیر و جوان را به جرم اینکه عضو سپاه یا نصر نیستند بکشد.

خانه سلیمان جاي مجلس نصري ها است. رهبران نصر میرحسین صادقي ترکمن و عبد العلي مزاری در پشاور از طریق خانه سلیمان فعالیت دارند. مسؤولین نصر به خانه سلیمان رفت و آمد دارند که سید سجادي از دره صوف، عبدالحمید حبیبی یکاولنگ و حاجي محمد که از جمله فعالین نصر اند توسط همین سلیمان پشتیانی میگردد.

يك نفر نادر نام که پسر محمد علم خان است و از پشتون های ارغنده بوده و تنها مادرش هزاره است امروز توسط سلیمان به حیث نماینده هزاره معرفی می شود در حالیکه نادر مذکور يك نفر عضو فعال شعله جاوید بوده که توسط داکتر ضیا جاغوری از امریکا فرستاده شده است. شما قضاوت کنید که يك نفر پشتون یعنی نادر شاه عالمی بکدام وجدان این حق را به خود می دهد که خود را نماینده ۲۵ ولسوالی هزاره معرفی کند؟ آیا شصت و مهر ساختگی پشتون بودن و شعله بودن مذکور را حذف می کند؟ بهتر است نماینده مردم هزاره از خود هزاره ها تعیین گردد و اگر پشتون نماینده هزاره تعیین می شود بهتر است که علناً از وجود ملیت هزاره انکار کند.

در مورد جبهه متحد باید بگویم که یگانه راهی که امید می رود به وحدت مردم افغانستان و استقلال کشور خاتمه یابد ایجاد جبهه متحد است و آنهم در صورتیکه پادشاه سابق افغانستان که پایه ملی دارد در رأس آن قرار داشته باشد. به غیر از شخص شاه سابق اگر کسی دیگری هم اقدام به ایجاد جبهه متحد نماید امکان پذیر نیست زیرا لیدران پشاور نزد ملت کدام اعتباری ندارند.

موضوع مهم که قابل یادآوری است اینست که اگر اعضای لوی جرگه از طرف تنظیمهای سه گانه انتخاب شود باور کنید که این جبهه نه تنها تشکیل نم ی شود بلکه بزرگترین عامل خواهد بود که اخوانیها را بر مقدرات مردم افغانستان حاکم سازد. چون آنانیکه از جانب اتحاد سه گانه انتخاب می شوند واسطه های رشوت شان است آنها در حقیقت کسانی هستند که سه گانه را از ملت تجرید نموده و به خاطر حفظ موقعیت شخصی شان حاضر اند که بدون در نظر داشت جهاد در افغانستان رهبران سه گانه را طوری استعمال نمایند که در مرحله اول منافع و موقعیت خود شان مطرح باشد. والسلام

تذکر: ازینکه در متن نوشته هایم بیشتر نام نصر تذکریافته باید عرض شود که نصریها که تحت این نام مورد نفرت مردم قرار گرفته اکنون نام نصر را نمی گیرند فقط به نام سپاه فعالیت می کنند. در حقیقت نصر، سپاه و شوروی روحانیت همه دارای یک هدف، یک مرام اند منتهی روی پلانی که دارند به نامهای مختلف فعالیت میکنند». ختم راپور

تبصره کردن در مورد راپور آقای نجیب الله شاهی بی لزوم بوده، زیرا خود با توضیحات وسیع و عمیق که توسط یک شخص وارد در قضیه تسجیل گردیده واقعیت هارا چنان تمثیل نموده که نظر دادن درمورد احتمال دارد خواننده را به بیراهه کشاند که از دید بنده بایست از آن احتراز نمود.

پایان بخش دوم

ادامه دارد